



گفت و گوی «شهروند» با مسعود جعفری جوزانی

«از هیر و شیما عشق من» تا «حکایت عاشقی»

◀ بچه‌های هلال احمر بدون هیچ سوالی، فقط کمک می‌کنند، نه دین و آیین افراد برایشان اهمیت دارد، نه رنگ پوست‌شان

تاریخ؛ منته؛ تویی؛ ماییم؛ مگر می‌شود از آن گریخت؟ مگر می‌شود خودمان و هستی‌مان را نادیده بگیریم. دوست داشتن تاریخ؛ دوست داشتن خودمان است، دوست‌داشتن زندگی است، تاریخ محصول کنش اجداد ما و فرزندان‌مان است، با یادآوری این واقعیت که وقایع و کنش انسان‌ها در هر عصر، آینده بشر را رقم می‌زند، طبیعی است که نباید از فجایعی مانند بمباران شیمیایی حلبچه گذشت، فراموش کردن این فاجعه، جفا به خودمان، به آینده فرزندان‌مان و به بشریت است. هر چند سال یک بار باید فاجعه‌هایی مانند بمباران اتمی هیر و شیما و ناگازاکی و فاجعه شیمیایی حلبچه بازنگری شود، تا از فاجعه‌های احتمالی در آینده جلوگیری به عمل آید. باید نشان داد کنش‌های نابخردانه سلطه‌جویان و قدرت‌طلبان مصیبت‌بار است و می‌تواند فاجعه‌های بدتری را در آینده رقم بزنند. تاریخ زنده است، با ما است، در کنار ما و با پای ما قدم برمی‌دارد. پس باید از هر تجربه‌ای که کسب کرده، بهره ببریم و با کنش درست آینده‌برتری را بسازیم. در این مورد هم درست می‌گویید، حکایت عاشقی یک فیلم تاریخی است که به انگیزه یادآوری فاجعه‌ای جهانی ساخته شده است. قدرتمندانی را نشان می‌دهد که به خاطر کسب قدرت بیشتر دست به کشتار دسته‌جمعی انسان‌های بی‌گناه می‌زنند و هم‌زمان انسان‌هایی را به نمایش می‌گذارد که بی‌هیچ چشمداشتی برای نجات افرادی که اسیر این فجایع شده‌اند، زندگی‌شان را به خطر می‌اندازند. در یک سو حرصان قدرت‌طلب که مرگ، مصیبت و معلولیت جسمی را به هموعان خوددهیده می‌دهند و در سوی دیگر عاشقانی که از همه چیز حتی معشوق خویش می‌گذرند تا از انسانیت و دستاوردهای آن پاسداری کنند. پس انگیزه من و سازندگان در فیلم جاری است.

به نظر شما این فیلم چه تأثیری می‌تواند بر مخاطبان بگذارد؟ حکایت عاشقی چه چیزی را بیش از همه هدف قرار داده است؟

آثار هنری به‌ویژه سینما لزوماً اینه جامعه یا بازتاب دقیق وقایع نیست. سینماگر واقعیت را با رها ویران و دوبار مسازی می‌کند تا حقیقت که در پس پرده اتفاق‌ها و کنش‌های مردم جاری است، جلوه‌گر شود. با طرح داستان، وقایع را زیر ذره‌بین جامعه‌شناسی و روان‌شناسی قرار می‌دهد. تلاش می‌کند تا تأخیر و شر را در قالب قصه و داستان ب... به نمایش بگذارد. فیلم حکایت عاشقی، جنگ را به‌عنوان یک پدیده‌شو و شریخ در یک‌سو قرار داده و در مقابل آن عشق را به تصویر کشیده که با این پدیده در ستیز است.

حسن نیرومند ضدجنگ جاری در فیلم «حکایت عاشقی» بی‌تردید تأثیر ماندگار و ارز‌شمندی در بیننده می‌گذارد، به‌مخاطب کمک می‌کند تا دریافت قابل‌قبولی از تأثیر این فاجعه بر زندگی مردم داشته باشد. هر چند دریافت گسترده و جامع از یک فاجعه را نمی‌شود با یک فیلم به مردم هدیه کرد، چراکه چنین امری حتی با پژوهش و مطالعه عمیق هم آسان نیست. اما همین یادآوری هم اگرچه کافی نیست؛ هشداردهنده و روشنگر است. به چند ساختار فیلم قالبی خطی و داستان‌گو دارد، اما در لایه‌های زیرین؛ خشونت، جنگ و تجارت پشت آن را به نمایش می‌گذارد. مهم‌تر این که، عشق در لحظه‌لحظه این فیلم جاری است، مگر می‌شود فیلمی به جنگ و عشق بپردازد و در مخاطب تأثیر نگذارد؟

می‌توانم به‌سرم چرا این فیلم را تا این حد دوست دارید؟

دوستش دارم چون ساده و بی‌غل‌غش قصه‌ای عاشقانه در بستر جنگ را به تصویر کشیده است. چون یک بار دیگر به دفاع مقدس و آثار مخرب جنگ هشت ساله تعمیلی پرداخته است. دوستش دارم چون خیر و شر را نشان‌ده و محقق به تصویر کشیده است. چون نشان می‌دهد انسان حتی در سخت‌ترین شرایط مشتاقان زندگی با توسل به عشق می‌تواند خود را درمان کند. چون فرهنگ عشق، گذشت و مرادانی موجود در فرهنگ اصیل ایرانی را به نمایش می‌گذارد. چون بانگهای نو و درد آشنا مصایب و رنج‌های فاجعه بمباران حلبچه را به تصویر کشیده است.

تاول‌هایی که در صورت شیمیایی شده‌ها دیده‌بودم. ایسن بود که تصمیم به تهیه آن گرفتم و همه سخنی‌ها و ناامهرانی‌ها را به جان خریدم. مهم‌تر این که امروز هم از کار خود پشیمان نیستم. کاش در این مورد بیشتر فیلم ساخته‌شود.

شما تجربه‌هایی در زمینه فیلم‌های تاریخی داشته‌اید، می‌توان حکایت عاشقی را هم یک فیلم تاریخی حساب کرد، لازمه ساخت چنین فیلم‌هایی چیست؟

علی می‌برد، هرگز او را یاد نمی‌برد. حتی سال‌هایی که دو شخصیت اصلی فیلم «بهرام‌دادن و شیلان رحمانی» از هم دور هستند، لحظه‌ای یکدیگر را فراموش نمی‌کنند. احساس می‌کردم احمد به حقیقتی رسیده، حقیقتی فراتر از فاجعه حلبچه، بی‌آن که شباهت ساختاری در میان باشد مرا به یاد فیلم سینمایی «هیر و شیما عشق من» محصول ۱۹۵۹ اثر به‌یادماندنی «آلن رنه» انداخت. دلیل آن را هم هنوز به درستی درک نکرده‌ام. شاید نزدیک‌ترین دو فاجعه انسانی به‌هم، بود، شاید هم روح فیلمنامه احمد که بر بستر جنگ و عشق بنا شده بود، سخت همزاد و هم‌روح فیلم پیشرو و تأثیرگذار هیر و شیما شد من... نمی‌دانم. اما به‌هر حال خواندن فیلمنامه فراموش‌نشده «آلن رنه» در نظرم مجسم شود. هر چند فیلمنامه احمد به ساختار خطی داستان‌گویی متکی بود و فیلم آن را از ساخته خطی را کاملاً‌ها کرده، اما احساس جاری و روح انسانی و عاشقانه دو فیلم سخت به‌هم نزدیک بود. هر دو از واقعیت تلخ و فاجعه انسانی حرف می‌زدند. هر دو نشان می‌دادند که عشق موجب تداوم و تکامل زندگی انسان‌هاست. شاید هم علت این احساس عمیق خاطرات تلخی بود که از جنگ تحمیلی داشتیم. یسا تأثیر

وجود در گیر ماجرا بودند، خصوصاً که خود احمد هم در آن زمان صدمه دیده بود و تا مدتی مجروحیتش طول کشید... این دو کنار هم عزم را جزم کرده بودند که کار را به انجام برسانند. می‌خواستند در یابند که چگونه آدمی که همه کس و کارش را از دست داده، به زندگی ادامه می‌دهد. موتور محرک او که این همه رنج را تحمل می‌کند؛ چیست؟ سرانجام پژوهش‌ها نشان داد که عشق به‌معنی گسترده کلمه، اصلی‌ترین انگیزه‌ای است که بازمندگان این فاجعه را قادر به ادامه زندگی کرده است. هنگامی که این قصه را برای نخستین‌بار خواندم به‌شدت تحت‌تأثیر قرار گرفتم، چراکه لحظه‌لحظه آن عشق بود که امید به زندگی را برای بازمندگان ممکن کرده بود. احمد با تیزهوشی، فرهنگ ایرانی را در شخصیت علی (بهرام‌دادن) به نمایش گذاشته بود. کسی که عشق و دوست‌داشتن را با مملکت و خودخواهی اشتباه نمی‌گیرد و او را به مقدس عشق را عمیقاً درک کرده و حاضر است همه چیز خود را در راه خوشبختی معشوق بگذارد، او، چیمین (شیلان رحمانی) مصیبت‌زده و رنج‌کشیده را خوب درک کرده و با آگاهی به این واقعیت که چیمین، دختر مصیبت‌زده و بلاکشیده‌ای است که جنگی خانمانسوز همه‌فامیل و خانواده‌اش را از او گرفته و رنج‌های فراوان بر او تحمیل کرده، عاشقش می‌شود. چیمین همچون کیوتوری زخمی به قلب علی پناه می‌برد. شاید او در ابتدا عشق به علی را احساس نکرده و پناهنده‌شدنش از روی نیاز و اجبار است، اما وقتی بی‌به عظمت عشق

را می‌ساختم، او در همان سال دستیار من بوده و «در مسیر تندباد» بازی هم کرده است. در مجموعه تلویزیونی «در چشم باد» هم دستیار اول و یار نزدیکم بود. پس به شکلی کاملاً طبیعی این اتفاق باید می‌افتاد که افتاد، به‌ویژه که فیلمنامه او درباره بمباران شیمیایی حلبچه بود. فاجعه‌ای که قلب هر انسان دوستی را به درد می‌آورد. این عمل غیرانسانی صدام سال‌ها ذهن و احساسات او را آزرده بود. احمد هم آسیب‌دیده جنگ تحمیلی و هم اهل کردستان است، شاید همین کرد بودن احمد سبب شده بیشتر از ایرانیان دیگر به این فاجعه بیندیشد. یادم هست در این مورد، گپ و گفت‌های طولانی داشتیم. طرح‌های زیادی در این مورد نوشت و برابیم آورد، بارها و بارها می‌نوشت و پاره می‌کرد، دست‌بردار نبود، تا این که به کمک خاتم معیار اشدی پژوهش گسترده‌ای در مورد ایسن فاجعه به عمل آورد که در نهایت به نگارش فیلمنامه «حکایت عاشقی» انجامید. پس از نگارش هم آقای دکتر محمود اربابی آن را بازنویسی کرد و بالاخره فیلم ساخته شد. نه به این سادگی که می‌گویم، بالا و پایین داشتیم. چند سال دودیدیم، از این شهر به آن شهر، از این گرفتاری به آن گرفتاری تا سر آخر اتفاقی که باید می‌افتاد، افتاد. پژوهش‌های احمد و خاتم معیار اشدی فقط در مورد پیامد بمباران شیمیایی به‌عنوان یک فاجعه جهانی نبود، آنها همچنین، با آدم‌های بازمانده از بمباران شیمیایی گفت‌وگو و زندگی آنها را بررسی می‌کردند. با همه

علی باکراد | مسعود جعفری جوزانی تهیه‌کننده، کارگردان و فیلمساز نوآوری است. آثار او همیشه با تأثیر از اجتماع و تاریخ ایران عجین بوده‌اند. دارای مدرک کارشناسی ارشد فیلمسازی از دانشگاه ایالتی سان فرانسیسکو آمریکا است و کار سینمایی را با کارگردانی فیلم‌های کوتاه آغاز کرد. از دیگر فعالیت‌هایش تدریس در دانشگاه‌های ایران است و مجوز تدریس مادام‌العمر در رشته سینما و گرافیک آمریکا را دارد. فیلم حکایت عاشقی، آخرین فیلمی است که تهیه‌کنندگی و نویسندگی‌اش را جوزانی انجام داده است. داستان فیلم مربوط به زمان بمباران شیمیایی حلبچه و نقش هلال احمر در امدادرسانی به مصدومان است. فرصتی شد تا با او و عوامل فیلم گپ مختصری داشته باشیم.

بعد از «ایران برگ» شما در مقام تهیه‌کننده ظاهر شده‌اید، دلیلش چه بود و به‌طور کلی حکایت عاشقی و همکاری شما با آقای رمضان‌زاده چگونه شکل گرفت؟

این بار اولی نیست که فیلمی تهیه کرده‌ام. شیر سنگی، سایه خیال، ناصرالدین‌شاه آکتور سینما، یک مرد یک خرس، دل و دشنه، چشم‌هایش و... از آن جمله‌اند. اما فیلم «حکایت عاشقی» و احمد رمضان‌زاده جایگاه ویژه‌ای برابیم دارد. این فیلم حاصل نزدیک به سه دهه فاققت و همکاری و برادری است. احمد رمضان‌زاده از سال ۶۷ که هنوز دانشجو بود در کنار من است، سالی که فیلم «در مسیر تندباد»

حکایت عاشقی حکایت واقعی نامالیامات جنگ

باز یکران این فیلم عمومادر شرایط خطرناک و طاقت‌فرسایی نقش می‌آفرینند و هدفشان هم در شرایط سخت و جنگ‌امید داشتن به زندگی است و در همین سطح بازی می‌کنند. نقشی که دختر کرد در این فیلم بازی می‌کند در نوع خود قابل توجه است، به‌گونه‌ای که این نقش فردی را به تصویر می‌کشد که تمام امیدهای زندگی‌اش را از دست داده است و باید در برابر این حجم از مشکلات و سختی بایستد و زندگی‌اش را ادامه دهد. شاید بتوان گفت این نقش به‌تصویر کشیدن مفهوم زندگی و چگونه زندگی کردن در برابر مشکلات پیرامونی هر شخص است. تبلور هر زندگی، عشق است و امید برای او فقط در حکایت عاشقی به تصویر کشیده شده است.

در این فیلم پیرمردی را می‌بینید که تمام دارایی‌ها و زندگی‌اش را از دست داده است و به دنبال یک انگیزه می‌گردد و این انگیزه هم کسی جز نوه این پیرمرد نیست که به او کمک کرده و ادامه زندگی را برایش سهل‌تر و آسان‌تر می‌کند. اما شوق و دوقی که برای این پیرمرد شکل می‌گیرد در زندگی شخصی دختر جایی ندارد و نمود پیدا نمی‌کند زیرا این دختر تار و پود زندگی خود را از دست داده است و امید برای او فقط می‌تواند نقش یک کلمه را بازی کند.

این فیلم عشق را عامل زندگی می‌داند اما اتفاقات بدی به‌وجود می‌آید. با این همه آن عشقی که هیچ‌گاه خودش را به‌صورت

بمب‌های شیمیایی را باید دوباره مرور کرد تا مجدداً شاهد بروز آنها نباشیم. امداد این فیلم سعی شده است که به‌صورت واقعی و تجربی در سکانس‌های مختلف، واقعیت و رویدادهایی که در حلبچه اتفاق افتاد نشان داده شود و ما بر داشته‌های مستندی از این واقعه را شاهد هستیم. متأسفانه تا به امروز ما ندیده‌ایم و شاید برخی نخواهند که درباره فاجعه حلبچه کار کنند یا فیلمی بسازند که بازگوی اتفاقات آن زمان باشد و حکایت عاشقی قدم بزرگی در معرفی و به تصویر کشیدن این فاجعه برداشته است.

دنیای امروز ما هر روز شاهد وقایعی همچون بمباران حلبچه و فاجعه‌های بزرگتر از آن است. فراموش نکنیم که هر فیلم با نمایشی همواره به دنبال دادن پیام و رساندن مفهومی به مخاطبان خود است؛ حکایت عاشقی هم از این قاعده مستثنا نیست و پیامش را در صلح، عشق و مهریانی خلاصه کرده است. حکایت عاشقی الگوی کوچکی از خدادهای تلخ تاریخی است که ما در اطرافمان به‌خوبی مشاهده می‌کنیم. یکی از پیام‌هایی که این فیلم با خود همراه دارد، جریان داشتن زندگی در شرایط سخت است. این که شما در هر شرایطی هم که باشید باز هم می‌توانید زندگی کنید، خوب بیندیشد فکر کنید و انتخاب کنید یا حتی عاشق شوید.

بمب‌های شیمیایی را باید دوباره مرور کرد تا مجدداً شاهد بروز آنها نباشیم. امداد این فیلم سعی شده است که به‌صورت واقعی و تجربی در سکانس‌های مختلف، واقعیت و رویدادهایی که در حلبچه اتفاق افتاد نشان داده شود و ما بر داشته‌های مستندی از این واقعه را شاهد هستیم. متأسفانه تا به امروز ما ندیده‌ایم و شاید برخی نخواهند که درباره فاجعه حلبچه کار کنند یا فیلمی بسازند که بازگوی اتفاقات آن زمان باشد و حکایت عاشقی قدم بزرگی در معرفی و به تصویر کشیدن این فاجعه برداشته است.

دنیای امروز ما هر روز شاهد وقایعی همچون بمباران حلبچه و فاجعه‌های بزرگتر از آن است. فراموش نکنیم که هر فیلم با نمایشی همواره به دنبال دادن پیام و رساندن مفهومی به مخاطبان خود است؛ حکایت عاشقی هم از این قاعده مستثنا نیست و پیامش را در صلح، عشق و مهریانی خلاصه کرده است. حکایت عاشقی الگوی کوچکی از خدادهای تلخ تاریخی است که ما در اطرافمان به‌خوبی مشاهده می‌کنیم. یکی از پیام‌هایی که این فیلم با خود همراه دارد، جریان داشتن زندگی در شرایط سخت است. این که شما در هر شرایطی هم که باشید باز هم می‌توانید زندگی کنید، خوب بیندیشد فکر کنید و انتخاب کنید یا حتی عاشق شوید.

بهمن زرین‌پور
بازیگر



یک بازیگر یا کسی که به هر نحوی یسا یک فیلم همکاری می‌کند و از عوامل آن فیلم محسوب می‌شود، قطعاً نباید به‌صورت قاطعانه از آن فیلم حمایت کند و بگوید که او هیچ نقشی را در فیلم مذکور مشاهده نکرده است. اما حکایت عاشقی فیلمی است که من نمی‌توانم به آسانی از کنار آن بگذرم و مراتب احساساتم را بیان نکنم چرا که این فیلم دست روی موضوع ویژه‌ای گذاشته است و به هیچ‌عنوان به‌دنبال به‌دست آوردن گیشه نبوده، بلکه ساخت این فیلم یک انجام وظیفه بوده است تا بتواند از یک رویداد مهم تاریخی پرده بردارد و این کار را با تمام قدرت انجام می‌دهد.

تا به امروز که چندی از آغاز کارن فیلم گذشته است و بازخوردهای متفاوتی هم از جامعه منتقدان و مردم شاهد بوده‌ایم، تصور غالب این است که تا به اینجا مردم از همان انجام وظیفه و توجه کارگردان نسبت به این فاجعه تاریخی راضی‌اند، در صورتی که این فیلم به غیر از توجه به یک رویداد مهم، بیانگر عشق و علاقه‌ای خاص هم هست.

این فیلم با خود پیام و حرف و ویژه‌ای دارد. ما نیازمند بازخوانی تاریخ هستیم. این روزها هیچ کدام از ما مردم یادمان نیست که در سال‌های جنگ چه اتفاقاتی افتاد و کشور و مردم طی این سال‌ها چه مشکلاتی داشتند. بسیاری از فجایع جنگ‌ها و قتل‌عام‌ها با

یادداشت

آن زمان‌ها وقتی فردی در چه می‌افتاد و حادثه‌ای برای او رخ می‌داد، همه باخبر می‌شدند به این معنی که موضوع فوق‌العاده‌ای به وجود آمده است، اما امروز انسان‌های زیادی از بین می‌روند و برای هیچ‌کس این موضوع مهم نیست و اهمیت نمی‌دهند که چرا و چطور؟ به این دلیل که جان انسان‌ها امروز دیگر ارزشی ندارد. هر روز می‌شنویم که صدها نفر در حادثه‌ای جانشان را از دست می‌دهند و جامعه بشری به راحتی از کنار آن عبور می‌کند. لابد می‌رسید خبر فوق‌العاده امروز ما برای جهان چیست؟ امروز انگیزه مردم از بین رفته است و دیگر نمی‌خواهند فکر کنند و موضوعاتی که واقعی است را بپذیرند پس می‌روند به دنبال فیلم‌هایی که از واقعیت به‌دور است تا بتوانند حداقل ۲ ساعت از روز را در تخیلات خودشان بسر می‌کنند و به رویایی دست‌نیافتنی به‌قول خودشان نزدیک شوند.

واقعیت این است که حکایت عاشقی از تخیل کمتری نسبت به کارهای دیگر برخوردار است و نمی‌تواند با این افکار مردم و ایدئال‌هایی که دارند مطابقت و گیشه‌فوی و سنگینی داشته‌باشد.

شما زمانی که به یک فاجعه نگاه می‌کنید، ناخودآگاه به فکر فرو می‌روید که چرا این اتفاق رخ داده است و افرادی که در این میان از بین رفته‌اند، چگونه با این اتفاق عجین شده‌اند. امروز جامعه ما جامعه‌ای نیست که فکر کند و بیندیشد، بلکه دوست دارد به دنبال لذت‌هایی باشد که به هیچ‌عنوان نه میسر است و نه می‌تواند مطلوب‌باشد.